تلخ و شیرین جنگ؛ گپ و گفتی با اهالی چند محله تهران

آوار برداری از خاطرات بمباران

محمد معصومیان
گزارش نویس

ذهنش لحظه‌های مهیب بمباران را پس می‌زند. دقیق یادش نیست چه سالی بود که خرده شیشه‌ها پاشید روی قالی وسط هال و سراسیمه از خانه گریخت: «مردم از خانه‌ها بیرون ریخته بودند و همه جا پر از دود و خاکستر بود. اگر می‌خواهی دقیق بفهمی چطور بود باید بگویم مثل وقتی که زلزله می‌آید.» کمی ساکت می‌ماند و سر را بالا می‌برد و به درختی که زیرسایه‌اش نشسته نگاه می‌کند. آسمان صاف است و صدای آژیر قرمز در پارک محله سیزده آبان به گوش نمی‌رسد. یکی از محلات تهران که بارها مورد حمله موشک‌های عراقی در روزهای دفاع مقدس قرار گرفت. رضا آن زمان نوجوانی ۱۴ ساله بود و یکی از کارهایش سرک کشیدن به محل اصابت موشک‌ها: «کوچه‌ها را پابرهنه می‌دویدم تا زودتر خانه یا زمینی را که موشک خورده بود پیدا کنم و برای دوستانم در مدرسه تعریف کنم. یکی خورده بود پشت بازار روز و زمین اندازه نصف این پارک فرو رفته بود، خیلی ترسناک بود. ای کاش نمی‌رفتم و نمی‌دیدم، الان که یادم می‌آید دیوانه می‌شوم.»

تهران هنوز هم روزهای بمباران را به خاطر دارد. روزها و شب‌هایی که نفیر موشک خواب را از سر پیر و جوان می‌پراند. سال‌های بین ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ که همه ایران شده بود خط مقدم؛ جنگنده‌های عراقی آسمان را تصرف می‌کردند و موشک‌ها و بمب‌ها روی سر مردم بی‌دفاع فرود می‌آمدند؛ تبریز، شیراز، همدان، زنجان، ارومیه و... مردم آماج حملات بودند و کودکان و زنان و مردان غیرنظامی به شهادت می‌رسیدند درحالی که یا در خواب بودند یا وسط مراسم عروسی. جنگ بی‌رحم و مهیب از آسمان می‌بارید.

پیرمردهای محل زیر سایه درخت پارک محله سیزده آبان دور هم جمع شده‌اند و صدایشان از پشت ماسک سخت به‌گوش می‌رسد. خوب یادشان هست چطور شیشه پنجره‌های بزرگ خانه را چسب می‌زدند و شب‌ها در تاریکی خانواده را دور یک چراغ گردسوز جمع می‌کردند تا مبادا چراغ روشنی، جنگنده‌ای را وسوسه کند. ربیعی سال‌ها راننده تاکسی بود و خاطره‌های زیادی از آن روزها دارد اما دردناک‌ترینش را هیچ وقت فراموش نمی‌کند؛ بمباران یک مجلس عروسی در خیابان ۹ شهریور: (مهرآباد جنوبی) «عروس و داماد هر دو شهید شدند، فردا در محله عاشورایی شده بود. خدا آن روزها را نیاورد، حتی بچه‌ها هم کشته شده بودند. دقیق خاطرم نیست سال ۶۵ یا ۶۶ بود که اینجا را زدند.»

او روزها و شب‌ها را در ذهنش جست‌وجو می‌کند اما کیست که خاطرات وحشتناک را بعد از ۳۰ و چند سال در ذهنش زنده نگه دارد؟

پیرمرد دیگری که صدای گرفته‌ای دارد و کلاه شاپو به سر از بمباران جایی نزدیک مترویی که قرار است از آنجا بگذرد می‌گوید و از انفجار پشت بازار روز و آن گودی عظیم که انگار شهابی از آسمان به زمین برخورد داشته است: «اوایل که بمباران می‌کردند همه به آسمان نگاه می‌کردیم و کسی جدی نمی‌گرفت، مثل الان که مردم کرونا را جدی نمی‌گیرند. آژیر می‌آمد دیگر چراغ قرمز و زرد مهم نبود، مثل گلوله به هر طرف می‌رفتیم. یک بار هم داشتم نزدیک میدان هفت تیر مسافر می‌زدم که آژیر زدند و من و مسافرها همین‌جوری ماشین را ول کردیم و دویدیم زیر پل کریم‌خان، فکر می‌کردیم آنجا امن است.»

همه می‌زنند زیر خنده و در هم و برهم خاطرات آن دوران را برای هم تعریف می‌کنند، به نظرم سوژه صحبت‌های امروزشان فراهم شده.

یکی دیگر از محلات تهران که هنوز می‌توان ردپای موشک‌ها را لابه‌لای حرف‌های مردم پیدا کرد محله خزانه است. فلکه سوم خزانه را به‌سمت خیابان شهید همدانی می‌روم. روبه‌روی تعمیرگاه موتور روغن گرفته‌ای چند مرد میانسال و پیرمرد نشسته‌اند. قدیمی‌های محله نقاط دقیق اصابت موشک در ذهنشان مانده است. حسینی که پامرغی روی جدول کنار جوی نشسته، بلند می‌شود و انگشت اشاره را به‌سمت خیابانی که از پشت محل می‌گذرد، می‌گیرد: «آن آپارتمان سنگی را ای درخت‌ها می‌بینی؟ دوتا بعد کم کم فهمیدیم مرگ و خرابی هم دارد و به پنجره‌ها روزنامه می‌زدیم و تا صبح گوش به زنگ می‌خوابیدیم.»

ربیعی که به خاطر شغلش همیشه در سطح شهر رفت و آمد داشته از حال و روز مردم می‌گوید: «همیشه رادیوی ماشین روشن بود و یادم هست یکبار که صدای آژیر آمد زنی که داخل ماشین نشسته بود زد زیر گریه. گفتم خانم حالا معلوم نیست کجا بیفتد چرا گریه می‌کنی؟ گفت اگر بیفتد روی سر ما چی؟ همه می‌ترسیدیم. باور کن وقتی صدای راکت این طرف و دوتا راکت روبه‌روی آن ساختمان خورد. من تقریباً ۱۵ سالم بود و خوب یادم هست. یک هفته توی کوچه می‌خوابیدم، یادم هست آنقدر صدای موشک ترسناک بود که اگر یک نفر شب تقه‌ای به در می‌زد یک متر توی خواب می‌پریدیم.» او تعریف می‌کند که تقریباً ۴۰ خانه در این محل خراب شد و بعضی خانه‌ها هم بعداً ویران شدند که حالا بخشی از فضای سبز محل است. لابد چون ما عادت داریم تاریخ را پاک کنیم تا کسی یادش نیاید این شهر حالا به ظاهر مدرن چه روزگاری را پشت سر گذاشته است. پیرمردی که روی صندلی قراضه‌ای نشسته و موهای سفیدش را از پشت بسته و سبیل زردش تا روی لب پایین آمده می‌گوید: «آقا دوتا ضد هوایی روی کارخانه برق خزانه گذاشته بودند که صدای‌شان بدتر از خود موشک‌ها بود.» همه می‌خندند و با سر حرفش را تأیید می‌کنند: «روزهای سختی بود یادم هست وقتی صدای آژیر می‌آمد از چراغ تا سیگار را خاموش می‌کردیم و می‌خوردیم به در و دیوار تا راهی پیدا کنیم. خدا دیگر آن روزها را نیاورد.» کوچه شهید ناصرعرب کوچه معروفی است که خانواده عرب ۴۴ سال است در آن ساکن هستند. حالا بیشتر خانه‌های محل آپارتمانی شده اما صدیقه خلیلی مادر شهید ناصر عرب وقتی با چادر سیاه جلوی در خانه قدیمی‌اش که با درخت مو سبز شده بیرون می‌آید و شروع به صحبت می‌کند انگار دوباره خزانه می‌شود همان محل قدیمی با خانه‌های باصفا و حیاط دارش: «۲۳ سالم بود و دو فرزند داشتم که همین ته کوچه بمب خورد و ۵ نفر از همسایه‌ها شهید شدند. نصفه شب بود و طوری شده بود که دیوار خانه‌های ما ترک خورد؛ در کنده شده بود، شیشه‌ها خرد شد و آیینه شمعدان که روی پیش بخاری دیواری بود له شد. توی کوچه غریبی، همین کوچه روبه‌رویی یک خانواده همه شهید شدند.»

> دروغ چرا دلم می‌خواست آژیر بکشند و بیایم بیرون و با همسایه‌ها دور هم بنشینیم و حرف بزنیم، خوش می‌گذشت چون صمیمیت بین همه موج می‌زد. یادم هست موقع آژیر هرکس هرچه دم دستش بود می‌آورد پایین و دور هم می‌خوردیم. مثل الان نبود که همه دنبال پول هستیم و چشم دیدن یکدیگر را نداریم، اگر در جنگ هم شکست نخوردیم به خاطر همان صمیمیتی بود که بین مردم بود و هوای همدیگر را داشتند

محله‌های آسیب دیده از بمباران در تهران یکی، دوتا نیست از گلبرگ و تهرانپارس گرفته تا سعادت آباد و اکباتان و من راهی اکباتان می‌شوم. در مسیر به تابلوهایی که به مناسبت هفته دفاع مقدس در همه خیابان‌ها و اتوبان‌ها گذاشته‌اند خیره می‌شوم؛ جوانی که از زیر قرآن مادر با لبخند می‌گذرد و پیرمردی که اسلحه‌ای به دوش گرفته و کردهایی که با لباس محلی و ژ۳ روی دوش رو به دوربین لبخندی جاودانه زده‌اند.

شهرک اکباتان در ظهر آخرین روزهای تابستان خلوت‌تر از همیشه است. مغازه‌های نزدیک فاز دوم پر از مشتری‌های کم حوصله است. سجاد که گوشه یکی از پاساژهای تو در توی اکباتان مغازه شیرآلات دارد، آن روزها برایش در عین ترسناکی پر از خاطره است: «آخرهای دوره راهنمایی بودم و دروغ چرا دلم می‌خواست آژیر بکشند و بیایم بیرون و همسایه‌ها دور هم بنشینیم و حرف بزنیم، خوش می‌گذشت چون صمیمیت بین همه موج می‌زد. یادم هست موقع آژیر هرکس هرچه دم دستش بود می‌آورد پایین و دور هم می‌خوردیم. پناهگاهی که نبود و بچه‌های همسن باهم بازی می‌کردیم. مثل الان نبود که همه دنبال پول هستیم و چشم دیدن یکدیگر را نداریم، اگر در جنگ هم شکست نخوردیم به خاطر همان صمیمیتی بود که بین مردم بود و هوای همدیگر را داشتند.»

با حرف‌هایش یاد سعید و سمانه فیلم «بمب، یک عاشقانه» به کارگردانی و پیمان معادی می‌افتم. فیلمی که در یکی از خطوط داستانی‌اش قصه آشنایی دختر و پسری نوجوان در پناهگاه زمان بمباران تهران را روایت می‌کند.

سجاد که آن روزها مدرسه شهید عموئیان درس می‌خواند یکی از سرگرمی‌هایش رفتن به محل انفجار بود و گشتن دنبال خرده‌ریزهای بمب برای جمع کردن یادگاری: «یادم هست بلوک ۱۸ را نابود کرده بودند و خدا را شکر کسی آنجا ساکن نبود. ماهم ذوق می‌کردیم و می‌رفتیم ترکش بمب جمع کنیم. یک بار هم فرودگاه را زدند؛ یادم هست سه تا هواپیما را دیدم که سمت فرودگاه می‌رفتند، فکر کنم نزدیک ظهر بود و در ارتفاع پایین هم پرواز می‌کردند.» سجاد هم مثل همه کسانی که با آنها حرف زدم تاریخ دقیق حملات را به خاطر ندارد اما با مراجعه به تاریخ جنگ حمله به فرودگاه مهرآباد و پایگاه یکم شکاری در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با سه فروند میگ ۲۳ در ساعت ۱۴:۱۵ اتفاق افتاد که در واقع شروع رسمی ۸ سال دفاع مقدس شد؛ جنگی که محدود به جبهه‌ها نماند و تا وسط محله‌ها کشیده شد.

امیر رجبی / ایران

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۴۸۶

آسان

۳		۴			۵		۲	۱
					۹	۶		
۸		۲		۴				
			۷	۹		۳		۵
۹			۵	۶	۳			۸
۵		۳		۱	۸			
	۵			۳				۲
		۷	۹					
۴	۲	۶				۱		۳

متوسط

			۱					
۵			۹		۱			۷
		۳	۶		۸			۵
			۳		۲	۴		
۱		۴		۲		۷		۹
	۸	۳		۴				
۹		۶		۱	۳			
۴		۵		۸				۲
			۵					

سخت

۸				۹		۴		
	۹							۶
		۶		۱	۵			
۵	۶				۹	۲		
۹		۷				۵		۴
		۲	۳				۷	۹
			۵	۲		۶		
۱						۴		
		۵		۳				۸

خیلی سخت

۹		۵						
			۹					۷
	۶	۴	۸			۲		
			۶		۷		۸	۲
	۸						۱	
۵	۳		۴		۸			
		۳			۹	۶	۷	
۸					۶			
						۴		۳

حل جدول سودوکو شماره ۳۴۸۶

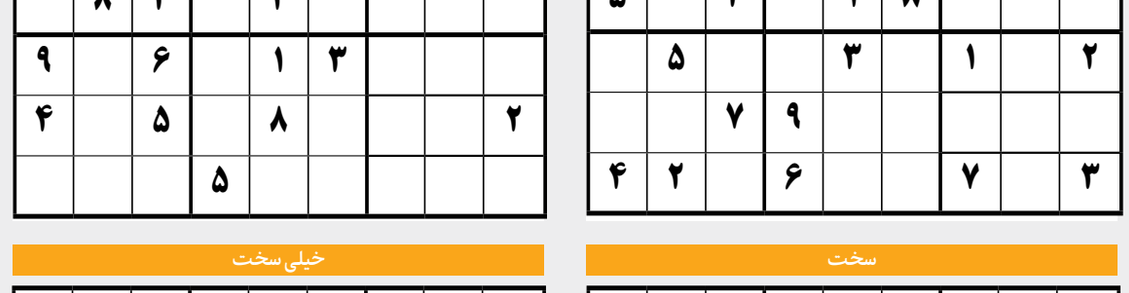

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۴۵۲

جدول عادی

افقی:
۱- بیل قایق!- بازیگر نقش جوانی «جواد جوادی» در سریال «بچه مهندس ۳» (۱۳۹۹)
۲- ماه‌سریانی- درمان دردها!- پایان
۳- ایالتی در «پاکستان»- کشورنیشکر- اتومبیل ایتالیایی
۴- صدای افسوس- غرور- دومین کلانشهر «هند»- بیهوشی
۵- خرده سنگ- بیماری عفونی و مشترک بین انسان و حیوان- افترا
۶- فدیه- گواهی دهندگان- امربه ساییدن
۷- زیرک- گواتر- بعید و بافاصله
۸- از آداب معاشرت که امام صادق (ع) آن را یک سوم خرد دانسته‌اند
۹- شکاف زمین- شجاع- کتاب «امیل زولا»
۱۰- بی‌سابقه- اصلاح- کیفیت برترصدا
۱۱- زمانی بین امروز تا فردا- کلاه لبه‌دار- شریان بدن
۱۲- کشور آسیایی- شاعر اصفهانی- گچ خیاطی- سال پیش
۱۳- بازگشتن- خواندنی مورد علاقه خانم‌ها- امور
۱۴- حاضر، مهیا- خوگرفته- کشوری عربی در آفریقای شمالی
۱۵- اثری دیدنی در استان «زنجان» در شهرستان «ماه نشان»- پوچ

عمودی:
۱- توطئه‌چینی کردن- زین و برگ اسب
۲- اشاره جمع نزدیک- پول اروپای متحد- مختصر
۳- امیدوار- اشک- جمع نوع
۴- پشت سر- اخگر و جرقه- فرار حیوان- مدت زمانی که زن پس از جدایی یا مرگ شوهرش باید از ازدواج خودداری کند
۵- شهر دوچرخه- موشک کوچک کودکان- خمره بزرگ
۶- سیما- نوزاد گوسفند- مسلسل جنگی
۷- میدانی در شمال «تهران»- اثر باستانی استان «فارس»- برخورد، تلافی
۸- برطرف کردن زنگ آیینه- سنگ زیرین آسیا در کشاکش دهر- ضامن شدن
۹- کلام تحسین- مناسبتی در آغاز زمستان- پدر پدر یا پدر مادر
۱۰- برافروختگی- نام- شگرد
۱۱- حرف هشتم- پسر چهارم یعقوب نبی- پرنده گردن و پادراز
۱۲- ردیف شغلی- مقابل «جزر»- خراش چوب- میوه تلفنی
۱۳- آیین و آداب معاشرت- زنگ و جرس- سریالی به کارگردانی «حسین سهیلی‌زاده»
۱۴- پسر «گودرز»- کوبیدن و نرم کردن- زن دیرنشین
۱۵- اتحادیه شرکت‌های هواپیمایی- ایده آلیسم

جدول ویژه

افقی:
۱- مباح و روا- فیلمی اجتماعی به کارگردانی «وحید امیرخانی» با حضور اکبر عبدی
۲- فرماندهان- انباره- دستاویز
۳- فرومایگی- محرک- هتلی در «آتالیا»
۴- بشر- گوشت آذری- چگونگی- نام دخترانه
۵- انبار ته کشتی- گناهان- گوشه‌نشینی
۶- مکر- خوشگل و زیبا مانند ماه- عبد و بتنام
۷- پسر مازنی- مهم، کلیدی- بنای مرتفع
۸- اثر «الکسی تولستوی»
۹- محل خیمه و خرگاه- توطئه ناگهانی- وسیله تزریق
۱۰- رنجوری- هزاردستان- یک نوع سرویس خودرو
۱۱- بیمار- بعضی‌ها در صف می‌گذارند!- ویتامین مغز بادام
۱۲- گروهی از اعصاب- آرم- عدد ورزشی- نام مجنون
۱۳- ظرف آزمایشگاهی که برای جوشاندن مایعات و جداسازی گازها به کار می‌رود- ایوان- رونده
۱۴- غم- میمون پوزه‌دار جنگل‌های ماداگاسکار- هنگامی که
۱۵- سبک ساخت «برج یوریکا»- بی جنش

عمودی:
۱- برنامه صبحگاهی تلویزیون با اجرای «رضا رشیدپور»- فرمانروا
۲- تکیه دادن- توانایی- تند
۳- اقیانوس خاموش!- بوی خوش- کشوری باستانی
۴- ورقه نازک فلز- هوای خنک متحرک- مخترع تلفن- دیوار کوتاه
۵- سوداگر- گردنگارنگ و براق تزئینی- واحد مساحت
۶- دختر- لکوموتیو- هنرمند صداپیشه
۷- واحد شمردن دام- هوشیار- کشوری جزیره‌ای در اقیانوس آرام غربی
۸- رنج رساننده- بی دوام- اضافی هاودوریزها
۹- دارفانی- دواستقامت- صدای کلاغ
۱۰- سالم‌ترین قلعه‌ای که از دوران اسلامی در «سیستان و بلوچستان» مانده است- بیماری سبزی و آب آلوده- پول چشم‌بادامی‌ها
۱۱- زینت رو- دروغ پردازی- غلاف خنجر
۱۲- خوراک خرس- سماق- جناح لشکر- جشن
۱۳- شایستگی- هافبک سابق «منچستر»- خوردنی در تداول اطفال
۱۳- نیمه گرم- جوهرمازو- استیک
۱۵- رام کردن- نوعی لیپید که در بدن انسان نقش مهمی ایفا می‌کند

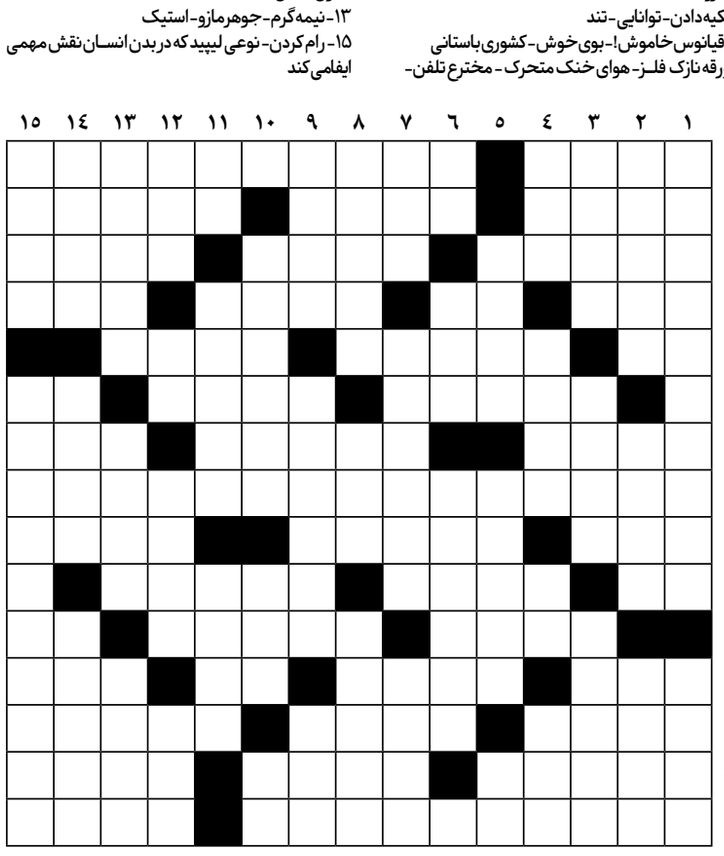

حل جدول عادی شماره ۷۴۵۱

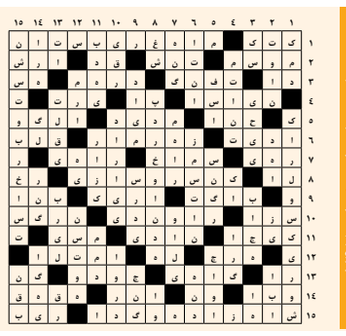
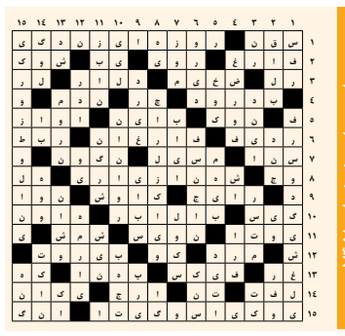
حل جدول ویژه شماره ۷۴۵۱